



تلخیص دانشجویی از اندیشه اسلامی ۱
{فلسفه اسلامی برای دانشجویان}

استاد راهنما:

دکتر ابوالفضل گل محمدی آذر

پائیز ۹۲

مقدمه

در زندگی انسان تعقل، خردورزی و انتخاب اعتقاد درست اهمیت فراوانی دارد. تفاوت اصلی بین افراد صالح و غیر صالح در اعتقاد و تفکر آن هاست. قرآن انسان را به اندیشه ورزی، انتخاب راه و اعتقاد صحیح و احسن و التزام به آن دعوت کرده است. بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که کرولال اند و تعقل نمی کنند. مسائل مهم در زندگی آدمی تفکر در باب خدا، انسان و معاد است. انسان برای رسیدن به کامیابی و سعادت؛ خودش را، توانایی ها و گنجینه های فطری خود را باید کشف کند.

اولین وظیفه انسان خودشناسی نیک است؛ یعنی از چه آفریده شده، چه کسی او را آفریده و چه توانایی دارد. که اگر به درستی صورت گیرد به شناخت خدا و معاد هم می رسد.

۲ انسان را در نظر بگیرید:

۱. فردی که خود را مخلوق آفریده خدا می داند:

- خلق خود را بی هدف نمی داند.
- زندگی دنیایی را فرصتی برای کامل شدن می داند نه خوش گذرانی.
- تعالیم پیامبران را مزاحم آزادی نمی داند.
- جهان را فقط در زندگی مادی نمی بیند.
- باور دارد این دنیا مزرعه آخرت است و کوشش باعث زندگی جاودانه می شود.
- خدا را ناظر اعمالش می بیند.
- هیچ ظلمی را به بندگان خدا روا نمی داند.
- برای رشد و تعالی بندگان خدا دل می سوزاند.

۲. فردی که خود را در حد سایر حیوانات می داند:

- هیچ هدفی جز خوش گذرانی ندارد.
- خود را مخلوق موجودات بی جان می داند.
- زندگی را به زندگی دنیوی محدود می داند.
- استعمار – استثمار – ظلم و تعدی به دیگران همه به خاطر لذت طلبی اوست.

فصل اول

چیستی انسان

خودشناسی

انسان قبل از شناخت جهان پیرامون خود و نیک و بد آن باید خودش را بشناسد و گنجینه های فطری خود را کشف کند. آن ها را به کمال رساند اعمال نفسانی و شهوانی خود را تعدیل کند در این صورت به بزرگترین سعادت می رسد. اما اگر غفلت کند استعدادهای خود را نیابد و فقط نیازهای مادی و حیوانی را برآورد گرفتار خسران می شود و از مقام انسانیت به حیوانیت تنزل می کند. پیامبران الهی، عالمان، اخلاق، عارفان و فیلسوفان دعوت به شناخت انسان می کنند.

منظور از شناخت انسان این است که او دارای استعدادها و نیروهایی برای فهم خود و جهان و تکامل انسانی است. انسان باید با تامل و تفکر، استعدادها و امکاناتی که در او آفریده شده را بشناسد و سرمایه های وجودی خود را به کمال برساند.

قرآن درباره خودشناسی می فرماید:

- انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است؛
- آیا انسان به یاد نمی آورد که ما او را آفریدیم و حال آنکه چیزی نبوده است؛
- ای کسانی که ایمان آورده اید! به خود پردازید

امیرالمومنین علی (ع) درباره خودشناسی نیز می فرماید:

«کسی که به خودشناسی دست یابد، به بزرگترین سعادت و کامیابی رسیده است.»

بر در معبد دلفی در یکی از شهر های یونان باستان نوشته شده است: «خود را بشناس!» و در تاریخ فلسفه خودشناسی از نظریات سقراط حکیم بوده است. ایمانوئل کانت نیز از فیلسوفان معروف مغرب می گوید: «انسان قبل از هر چیز باید به ارزیابی و شناخت دقیق توانایی شناخت خود پردازد.»

برای روشنایی بیشتر رجحان و ضرورت خودشناسی می توان به دلایل زیر اشاره کرد:

۱. مقدمه کمال انسانی

اگر خود را بشناسیم بهتر می توانیم سرمایه هایی را که در وجودمان هست شکوفا کنیم زیرا شناخت سرمایه های وجودی مقدمه کمال است.

۲. پیش درآمد جهان شناسی

اگر انسان با جهان خارج از خود تعامل داشته باشد بعد از این تعامل می بیند، می شنود و شناسایی می کند.

۳. مقدمه خداشناسی

خودشناسی مقدمه خداشناسی است زیرا:

- (۱) فطرت آدمی با فطرت خدا عجین شده است.
- (۲) وجود انسان، وجودی وابسته به خداست زیرا خدا آفریننده اوست.
- (۳) ساختار پیچیده انسان را خداوندی حکیم و علیم پدید آورده است.

۴) حلال مشکلات انسان

بسیاری از مشکلات انسان ها (روحی، روانی، فکری، اخلاقی و . . .) ریشه در خودشناسی او دارد. اگر آدمی خود را به خوبی می شناخت گرفتار مشکلات نمی شد و در پرتوی عقل و خرد خود به آرامش راستین که همان انس با خدا و تبعیت از فرمان های اوست می رسید. لذا حقیقت های انسان را در دو دیدگاه می توان مورد بررسی قرار داد:

الف) دیدگاه مادی (بدن مادی)

- انسان پدیده ای مادی تلقی می شود.
- حقیقت انسان مادی است.
- بر اساس حس و تجربه می توان به شناخت انسان رسید.
- با مردن و متلاشی شدن جسم، حقیقت انسان نابود می شود.
- تمام تحلیل های انسان مادی گرایانه است.

ب) دیدگاه الهی (روح غیر مادی + بدن مادی)

- روح پدیده ای غیر مادی تلقی می شود.
- حقیقت انسان روح است.
- شناخت روح بر اساس حس کردن و تجربه نیست.
- روح با مردن و متلاشی شدن جسم باقی می ماند و در عالم آخرت حیات جاودانه دارد.
- محور تعالیم الهی (به ویژه اسلام) روح است.

روح حقیقت انسان

از دیدگاه قرآن، انسان علاوه بر بدن مادی از روح الهی بهره مند است و حقیقت انسان همان روح است که پس از متلاشی شدن جسم باقی می ماند و در برزخ به حیات خود ادامه می دهد.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ

«سپس خدا اندام انسان را موزون ساخت و از روی خویش در وی دمید». (سوره سجده آیه ۹)

تسویه در آیه به معنی خلقت اعضای بدن به صورت متعادل است. در لغت عرب برای شخصی که از نظر صورت در حد اعتدال است از ماده سَوَى استفاده می شود. مقصود از سَوَى ←→ تکمیل خلقت جسمانی و پردازش آفرینش ظاهری انسان است. اضافه تشریفی ←→ پس از دمیدن روح در بدن در حد اعتدال انسان، خدا آن را به دلیل شرافت و منزلت به خود انتساب می دهد. به این گونه اضافه ها، اضافه تشریفی می گویند (مانند مسجد که خانه ی خداست).

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا

«خدا روح مردم را هنگام مرگشان باز می ستاند». (سوره زمر آیه ۴۲)

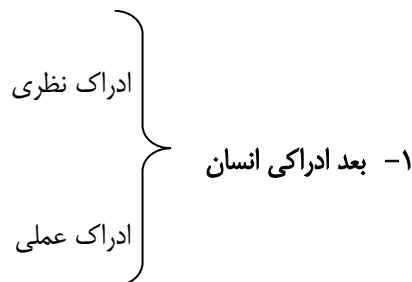
کلمه توفی در این آیه به معنی أخذ و گرفتن است، فرشته مرگ هنگام مرگ روح را می ستاند و بدن باقی می ماند، پس حقیقت انسان همان روح است. با تدبیر در آیات به این نتیجه می رسیم که قرآن نیز حقیقت انسان را جز روح نمی داند که پس از مرگ نیز باقی می ماند و حیات انسان به آن وابسته است. همان گونه که در آیاتی نیز می فرماید:

*بگو فرشته مرگ که بر شما گمارده شده است، شماها را می ستاند و آنگاه به سوی پروردگارتان بازگردانده می شوید.

* هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار، بلکه زنده اند. که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

از نظر بسیاری از دانشمندان اساسی ترین خاصیت اجسام قسمت پذیری بودن آن هاست، این خاصیت در «من» یا «روح و روان» یافت نمی شود، پس روح غیر مادی است.

ابعاد روح انسان به دو دسته تقسیم می شود :

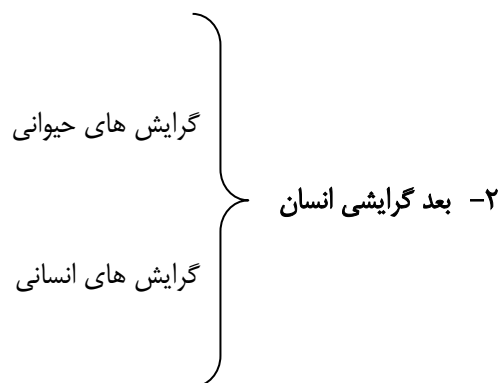


ادراک نظری: به یافته هایی می گویند که از هستها و نیستها حکایت دارد و مستقیماً به عمل انسان مربوط نمی شود، یعنی انسان را ملزم به انجام یا ترک کاری نمی کند؛ مانند خورشید روشن است، خدا حکیم و تواناست و ...

در روایتی از حضرت علی (ع) آمده است که :

«من خدایی را که نبینم عبادت نمی کنم؛ البته نه با چشم سر بلکه با چشم قلب. من هیچ شی ای را نمی بینم مگر اینکه قبل از آن و با آن و بعد از آن خدا را می بینم.»

ادراک عملی: مجموعه احکام و بایدها و نبایدهاست و به دانسته هایی می گویند که انسان را وادار به انجام یا ترک کاری می کند؛ مانند: در هوای سرد باید لباس گرم بپوشیم، نباید دروغ بگوییم و ...



بعد گرایشی انسان: بعد گرایشی تمایلاتی اند که از همان آغاز تولد با ما همراه هستند. مانند: میل به یادگیری، پرستش خدا و ...

گرایش های حیوانی: بین انسان و حیوان مشترکند. مثل گرایش به حفظ ذات، میل به جنس مخالف و ...

گرایش های انسانی: فقط متعلق به انسان اند و یا بین حیوانات کمتر به چشم می خورد.

دیدگاه متفکران مغرب زمین

انسان از گذشته تا به حال با پرستش مأنوس بوده و به خدا و دین گرایش داشته است. دین پژوهان بر این باورند که دین مشخصه اصلی حیات بشریست، و شواهد فراوانی وجود دارد که آیین های دینی در دوران ماقبل تاریخ وجود داشته اند.

انسان و بحران های فرارو

انسان های عصر جدید با پیشرفت علم و فناوری زندگیشان هم تحت تاثیر قرار گرفته و به کلی عوض شده و با توجه به این پیشرفت ها مشکلات جدیدی هم پیش روی انسان ها قرار گرفته است. این مشکلات و بحران ها عبارتند از: بحران معرفتی، بحران اخلاقی، بحران روانی و معنوی؛ این بحرانها به دلیل اینکه انسان ها هیچ شناختی از خودشان ندارند به وجود آمده است.

بحران معرفت

ابزار شناخت متفاوت است، اما هر گروه و دسته ای از انسان ها به یک وسیله خاص تمسک نموده اند، بعضی ها ابزار شناخت حس و تجربه دانسته اند و می خواهند حتی امور غیر عادی را نیز با حس بسنجند. دسته ای دیگر که عقل گرایان هستند، بیشتر به ابزار عقل تاکید کرده اند دسته ای دیگر به نام عارفان، بیشتر به ابزار شهود عرفانی توجه نموده اند خلاصه هر کدام فقط به یک وسیله اکتفا کرده و از وسایل دیگر شناخت غفلت نموده اند. اگر ابزار شناخت را منحصر در حس، عقل و شهود باطنی بدانیم قلمرو خاص هر کدام عبارت است از:

الف) حس: وسیله شناخت امور مادی.

ب) عقل: وسیله عبور از امور محسوس به امور نامحسوس.

ج) شهود باطنی و عرفانی: مشاهده امور حسی به صورت بی واسطه.

بحران اخلاقی

امروزه جهان از ردائل اخلاقی رنج می برد، مانند: شراب خواری، شهوترانی، همجنس بازی، محروم کردن ملت های مستقل از فناوری علمی، نقض شخصیت واقعی زن. معیار بشر معاصر، لذت گرایی و سود گرایی مادی است و به همین جهت ردائل اخلاقی برای آنان توجیه پذیر شده است. غفلت از ساحت غیر مادی انسان، فضائل فطری و عدم توجه به خدا و تعالیم پیامبران الهی راه برون رفت از این بحران این است که بار دیگر آدمی به خود رو کند و تنها بعد مادی را در نظر نگیرد.

راههای برون رفت:

- به بعد معنوی رو کند.
- زندگی را منحصر به این دنیا نداند.
- رشد و تکامل اخلاقی و معنوی خود را در عمل به تعالیم پیامبران الهی بداند.

پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

*** إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ ***

من بر انگیزته شدم تا مکارم اخلاق را به اوج خود برسانم.

بحران روانی و معنوی

امروزه در علوم تجربی مانند روان شناسی و روان کاوی پیشرفت های زیادی داشته ایم اما متأسفانه مشکلات روحی و روانی، افسردگی ها، پوچ گرایی ها و . . . را نتوانسته اند درمان بخشند. انسان امروز هویت واقعی خود را از دست داده و احساس تنهایی می کند و خود را به خوبی نمی شناسد. و سر منشأ این مشکلات در این است که خداوند متعال را از دست داده است.

انسان موجودی وابسته به خدا است اما این رابطه را نادیده گرفته، و از زندگی خود کنار گذاشته غافل از اینکه حیات و تکامل در گرو ارتباط با خداوند است.

نقش دین در رفع بحران های انسانی

انسان قرن بیست و یکم به نقش دین در حل بحران ها پی برده است. بر اساس جدید ترین آمارهای جامعه شناسی چه در آفریقای جنوبی و مکزیک که کشورهای نسبتاً توسعه نیافته اند و چه در آمریکا از نظر مادی که جزء جامعه پیشرفته است پیش از ۹۵٪ انسان ها به وجود خدا ایمان دارند.

دین و بحران معرفتی

راه های شناخت، اعم از حس، عقل، شهود عرفانی، وحی الهی است.

- آدمی از طریق عقل ضرورت وحی را ثابت می کند.
- وحی الهی بسیاری از حقایق زندگی انسان را روشن می سازد.
- انسان با کمک دو بال عقل و وحی می تواند به سعادت دنیوی و اخروی نایل گردد.

دین و بحران اخلاقی

دین همواره پشتوانه استوار اخلاق بوده و هست. اوامر و نواهی خدا در قالب وحی برای سعادت آدمی به دست او رسیده اند و پیامبران الهی برای تحقق فضایل اخلاقی مبعوث شده اند.

امروزه برخی مکاتب می کوشند که پشتوانه دیگری غیر از خدا برای اخلاق فراهم سازند ولی هیچ گاه در این مورد موفق نبوده اند.

دین و بحران روانی

دین پشتوانه مستحکمی برای غلبه بر اضطراب های روانی است؛ بخش مهمی از اضطراب و استرس و روان پریشی غافل بودن از خداست و به بی معنی بودن زندگی بر می گردد. انسانی که وجود خودش را از سوی خدا می داند زندگی را آزمایش و امتحان الهی می داند، و می داند آخرت جایگاه اصلی و جاودانه است و برای مشکلات و سختی های خود توجیه مناسبی دارد و دچار بحران روانی نمی شود.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

«آگاه باشید که با یاد خداست که دل ها آرام می گیرد».

از همین رو است که انسان به دین نیاز دارد و خدا نیز در زمان های مختلف برای هدایت انسان ها، و خروج آن ها از تاریکی به نور پیامبرانی را فرستاد که آخرین آن پیامبر اسلام است.

فصل دوم

ایمان

معنای لغوی و اصطلاحی ایمان

ایمان یک امر معنوی است که جایگاهش در قلب انسان ها است. شناخت واقعی معنوی با علم میسر نمی شود بلکه انسان باید آن را حس کند. ایمان مصدر باب افعال و ریشه امنیت یافتن است و به معنی جای گیر شدن اعتقاد در قلب است که به معنی ایمنی در کار است. شخص با ایمان در کارش شک نمی کند. از نظر لغوی ایمان یعنی اعتقاد قلبی به چیزی یا شخصی است. به کسی که ایمان داشته باشد مومن می گویند.

ایمان و معرفت

از دید قرآن، ایمان مبتنی بر معرفت و علم است. ولی چنین نیست که اگر معرفت و علم وجود داشته باشد ایمان نیز ضرورتاً وجود داشته باشد. به همین ترتیب ایمان به معنای علم نیست. قرآن به نمونه هایی یاد می کند که در آن علم هست ولی ایمان نیست:

▪ زمانی که قوم بنی اسرائیل معجزات حضرت موسی را دیدند به انکار برخاستند و گفتند این سحری آشکار است. قرآن سپس می فرماید:

*** وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا ***

«و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند». (نمل، ۱۴)

قوم بنی اسرائیل در همان حال به معجزات حضرت موسی یقین داشتند و می دانستند که این معجزات روشن از جانب خدا است و حضرت موسی پیامبر آن خدا است، اما به دلیل روحیه برتری جویی و ستم کاری آنها را انکار می کردند. در اسلام ایمان مبتنی بر شناخت و معرفت است. ولی در مسیحیت انسان باید اول ایمان بیاورد، تا بفهمد نه اینکه اول بفهمد و سپس ایمان بیاورد.

ایمان و عقل

از دید اسلام ایمان دینی مبتنی بر عقل است. اسلام معتقد است که عقل و دین دو موهبت الاهی است که خداوند به بشر ارزانی داشته است. آدمی با عقل و دین می تواند به سعادت و جاودانگی برسد. عقل، دین را و دین، عقل را تایید می کند. قرآن مجید نزول قرآن را برای تعقل می داند. «ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم شاید تعقل کنید». امام صادق نیز می فرماید: «عقل راهنمای مومن است».

ایمان و عمل

از دید اسلام میان ایمان و عمل ارتباط تنگاتنگی وجود دارد، هرچند که از نظر مفهوم متمایز هستند. ایمان بدون عمل، ایمان راستین و نجات بخش نیست. قرآن درباره کسانی که به لوازم عملی خود پای بند نیستند می فرماید: «بادیه نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو، ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید اسلام آورده ایم». ایمان راستین که باعث سعادت آدمی می شود، ایمان توأم با عمل است. ایمان حقیقتی است دارای مراتب مختلف که از کم ترین آغاز می شود و تا کامل ترین پیش می رود.

رابطه عمل و ایمان

چنین نیست که هر عملی با هر نیتی بر ایمان دلالت کند. تنها عملی ارزشمند است که از سر ایمان و بندگی خدا ناشی شود نه عملی که از سر نفع شخصی خود و یا عادت و ریا به انجام رسد.

ایمان و اختیار

آدمی به خوبی می داند که در اعمال خود دارای آزادی و اختیار است. از اول عمل را می سنجد بعد به آن عمل دست می زند و بعد از انجام آن از آن راضی یا پشیمان می شود. قرآن نیز در آیات پرشماری آدمی را مختار و پاسخگوی اعمال خود می داند. ایمان امری اختیاری است. دارای ارزش است و اگر آدمی به اجبار ایمان می آورد ایمان او ارزشی نداشت. خداوند در آیات فراوانی اختیاری بودن ایمان را به صراحت بیان نموده است. مثلاً می فرماید: «بگو دین حق، همان است که از جانب پروردگار شما آمد. پس هر که می خواهد ایمان آورد و هر کس می خواهد کافر گردد». در نتیجه ایمان و کفر دو امر اختیاری است آدمی با تامل و تفکر بهترین راه را بر می گزیند.

متعلقات ایمان

- اعتقاد به نبوت
- قرآن
- معاد
- کتب الهی پیشین
- امامت

قرآن در آیات متعددی متعلقات ایمان را برشمرده است که برخی از آن ها عبارتند از: که از میان این متعلقات ایمان به خدا و ایمان به رسالت از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

۱. ایمان به خدا
۲. ایمان به آخرت
۳. ایمان به قرآن
۴. ایمان به رسالت

درجات ایمان

ایمان حقیقتی است دارای درجات مختلف و چنین نیست که اهل ایمان در درجه ایمان نیز یکسان باشد. هرچه ایمان خود قوی تر باشد ظرفیت وجودی او بالاتر می رود و سعادت بیشتری نصیبش می گردد. مرتبه بالاتر ایمان آن است که فرد به درجه عصمت برسد و هدفی جز رضایت خداوند نداشته باشد از آنجا که ایمان مبتنی بر معرفت است و جلوه آن عمل صالح اول است " هرچه عمل صالح او بیشتر شود ایمان او نیز استوارتر می گردد".

امام صادق درباره ایمان فرموده اند که: " ایمان مانند نردبانی است که ۱۰ پله دارد و پله های آن یکی پس از دیگری پیموده می شود." مومن برای اینکه ایمان خویش را توانمند سازد باید موارد زیر رعایت کند:

۱. در برابر اوامر و نواهی خداوند تسلیم محض گردد.
۲. به متعلقات ایمان علم یابد.
۳. به متعلقات ایمان بیشتر توجه کند و پیوسته به یاد خدا و قیامت باشد.
۴. بکوشد تا به لوازم ایمان پای بند باشد.

اگر انسان ایمان دارد که خداوند ناظر اعمال و کردار آدمی است در برابر چنین خدایی نباید گناه کند، و اگر میدانند که در قیامت به همه کارهای خوب و بد رسیدگی می شود، دائماً روز قیامت را به یاد آورد تا نگذارد هوای نفس بر او غلبه کند و فرمان خدا را زیر پا بگذارد.

بخش دوم: وجود خدا

فصل اول

برهان فطرت بر وجود خدا

راه های تذکر و یادآوری:

۱- هرگاه انسان ها از همه جا قطع امید می کنند — خدا رو می آورند
قرآن: و چون در دریا به شما صدمه ای برسد، هر که را جز او می خوانید و فراموش می گردد، و چون خدا شما را به سوی خشکی رهناید، رویگردان می شوید، و انسان همواره ناسپاس است.

۲- توجه به مخلوقات خدا و نظم حاکم — نشانه ها و مذکرات
قرآن: آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است و به آسمان که چگونه بر افراشته شده است و به زمین که چگونه گسترده شده است و به کوه ها که چگونه بر پا داشته شده؟ و به زمین که چگونه گسترده شده؟

راه های شکوفایی فطرت

فطری بودن خدا جویی و خداپرستی

خدا جویی گرایش درونی انسان به خداست. انسان خدا طلب است. خدا از فرزندان آدم پیمان گرفته که شیطان را نپرستند، فقط خدا را بپرستند. تمام موجودات آسمان و زمین خدا را سجده می کنند که این نوعی خداجویی است.

علل کمزنگی خداجویی

تعلیم و تربیت غلط و تأثیرات محیطی. باید دقت کرد که خداجویی نبود نمی شود. افراد هنگام سختی و ناامیدی خدا را می خوانند. قطع امید موجب توجه دوباره انسان به مسبب الاسباب می شود ولی محیط امن انسان را به غیر امیدوار کرده و موجب شرک او می شود. الله همان است که همه مخلوقات هنگام نیازها، سختی ها و ناامیدی از هر چیز، به او پناه می آورند.

برهان علی

بکی از راه های اثبات وجود خدا ← برهان علی

تقریر برهان علی

جهان معلول است و هر معلولی نیازمند علت است بنابراین جهان نیازمند علتی است که آن علت در نهایت به خداوند منتهی می شود پس خداوند وجود دارد.

علت تامه

موجودی که با وجود آن، تحقق و وجود موجود دیگر ضرورت پیدا می کند و این علت را علت تامه نیز می گویند.

علت ناقصه

به علتی که برای تحقق تنها به ملول نیاز ندارد را علت ناقصه می گوئیم.

علت ۴ قسم دارد:

علت فاعلی: معلول از آن پدید می آید. علت فاعلی دو اصطلاح دارد یکی فاعل طبیعی که در فیزیک و طبیعیات است و دیگری فاعل الهی است که منظور آن موجودی است که معلول را پدید می آورد.

علت غایی: انگیزه ی فاعل برای انجام کار است.

علت مادی: زمینه ی پیدایش معلول است و در ضمن آن باقی می ماند.

علت صوری: صورت و فعلیتی است که در ماده پدید می آید.

اصل علیت

در این برهان اصل علیت یعنی: هر معلول نیازمند علت است پس هر معلول علتی دارد. اصل علیت امری بدیهی است و بر همه ی موجودات وابسته (مادی و مجرد) صادق است. برخی فیلسوفان غربی مفاد اصل علیت را درست نیافتند و گمان می کنند که مفاد اصل علیت به این معناست که هر موجودی نیازمند علت است و خداوند که موجود است نیاز به علت دارد و توسط کسی آفریده شده است. موضوع علیت موجود معلول و وابسته است یعنی هر موجود وابسته ای نیازمند علت است و چون خدای متعال معلول و وابسته نیست نیازی به علت و آفریننده نخواهد داشت.

اثبات معلولیت عالم

از آنجا که ملاک احتیاج معلول به علت ضعف وجودی اوست پس هر موجودی چه ضعیف و چه فقیر نیازمند یک علت است. هر موجودی نشانه‌هایی دارد که می‌توان از آن نشانه‌ها معلولیت و کمبود آن را یافت. برای مثال موجودی که تغییر می‌پذیرد بی‌گمان فقر و کمبود وجودی را دارد پس معلول است پس میتوان گفت موجود دارای نقص و کمبود خود نمی‌تواند کمبود خویش را مرتفع سازد و نیازمند است به یک علت که کمبودش را فعال سازد پس جهان معلول است.

همه‌ی موجودات حداقل یکی از این صفات ناقص را دارد اما خدا هیچ یک از این صفات را لازمه‌ی معلولیت ندارد، این صفات عبارت‌اند از:

۱. گذر زمان او را تغییر نمی‌دهد.
۲. محدودیت مکانی ندارد.
۳. حال او تغییر نمی‌یابد.
۴. سکون و حرکت بر او عارض نمی‌شود.
۵. خدا نه می‌زاید نه زاییده می‌شود.
۶. خدا مثل و مانند ندارد.
۷. افول و زوال به او راه ندارد.

امتناع دور و تسلسل در علل

اگر سلسله‌ی علل تا بینهایت ادامه یابد، یا جهان، خود، علت خود باشد دیگر نمی‌توان خدا را اثبات کرد. پاسخ فلاسفه: امتناع تسلسل، بدیهی یا دست کم قریب به بداهت است.

دلایل فلاسفه:

۱. هر یک از علت‌ها، معلول علت دیگریست، سلسله‌ای از تعلقات و وابستگی‌ها خواهیم داشت.
۲. وجود وابسته بدون وجود مستقل تحقق نخواهد یافت.
۳. مجموع بی‌نهایت محتاج و وابسته هرگز غیر محتاج و مستقل و غنی نخواهد شد.

دور: به معنای این است علت وجودی موجود، خود او باشد یعنی وجود موجود بر خود متوقف باشد. نمیتوان فرض کرد جهان خود علت خود است بلکه محتاج علتی خارج از خود است که او خداست.

برهان نظم

برهان نظم یکی از رایج‌ترین براهینی است که بر وجود خدا اقامه شده است آدمیان از دیر باز با مشاهده پدیده‌های منظم و هماهنگ جهان از خویش پرسیده‌اند که این نظم و هماهنگی معلول چیست؟ آیا خود اجزا با همکاری یکدیگر این نظم را پدید آوردند یا ناظمی حکیم و با تدبیر، آنها را منظم کرده است؟ این دو نظریه، پیروانی داشته است. بیشتر آدمیان برآن بوده‌اند که از مطالعه پدیده‌ها و نظر جهان می‌توان دست توانایی خداوند را ورای آن دیده بنابراین یکی از ساختار مشترک برهان نظم:

مقدمه اول: عالم طبیعت، پدیده‌ای منظم است یا در عالم، پدیده‌های منظم وجود دارد.

مقدمه دوم: هر نظمی بر اساس بداهت عقلی از ناظمی حکیم و با شعور می شود که از روی علم و آگاهی، اجزای پدیده منظم را با هماهنگی و آرایش خاصی و برای وصل به هدف مشخصی کنار هم نهاده است. بنابراین عالم طبیعت بر اثر تدبیر ناظم با شعوری پدید آمده است.

تعریف نظم

نظم در برابر هرج و مرج آشفتگی است. پدیده منظم مجموعه ای است که اجزای آن به گونه ای باهم ارتباط دارند که همگی هدف یگانه و مشخصی را تعقیب می کنند.

سه عنصر سازنده ی اصلی مفهوم نظم

اول طراحی و برنامه ریزی دقیق

دوم سازمان دهی حساب شده

سوم هدفمندی

برهان همانگی در کل عالم

برهان نظم را می توان به سه صورت مطرح ساخت:

برهان هدفمندی

برهان نظم از موارد جزئی

برهان هماهنگی در کل عالم

- ۱- برهان هدفمندی: در این برهان پدیده های منظمی همواره به سوی غایتی در حرکتند.
- ۲- برهان نظم از موارد جزئی: موارد جزئی نظم به ناظم حکیم پی برده می شود بنابراین ناظم حکیم و علیمی وجود دارد که از سر حکمت و آگاهی آن ها را پدید آورده است.
- ۳- برهان هماهنگی در کل عالم: بر هماهنگی و نظم در کل عالم تاکید دارد تا ناظم حکیم را برای کل عالم اثبات کند.

نتیجه گیری

از این بیانات به خوبی بر می آید که جهان مجموعه ای هماهنگ است که از سر حکمت و علم و تدبیر آراسته شده است و این هماهنگ کننده و نظم دهنده کسی جز خدا نیست و اگر خدایی جز خدای یگانه وجود داشت عالم تباه می گردید.

* لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُهُ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا *

اگر در آسمان و زمین خدایانی جز الله وجود داشت تباه می شوند.

بخش سوم: صفات خدا

فصل اول

امکان شناخت صفات خدا

از مسائل اساسی در حوزه خداشناسی، شناخت صفات الهی است. اول باید بدانیم که آیا انسان با توجه به اینکه خدا را شبیه و ماندنی نیست، می تواند صفات او را بشناسد؟

۱. دیدگاه اهل تعطیل

این گروه برآنند که عقل آدمی راهی به شناخت اوصاف الهی ندارد. خداوند هیچ شباهتی به مخلوقات ندارد او موجودی قائم به ذات و غنی و هستی مطلق است؛ در حالی که دیگر موجودات ناقص و محدودند. این گروه به وصف های الهی که در قرآن و سنت پیامبر آمده است ایمان دارند ولی می گویند حقیقت این معانی به ما روشن نیست و هیچ تأملی درباره آن ها نباید صورت گیرد. (آیین این گروه را از آن رو که به معطل ماندن توانایی عقل حکم می کنند تعطیل و پیروان آن را معطله گویند).

نقد و بررسی

اهل تعطیل بر تنزه و تعالی خدا تاکید می کنند. امروزه آیین اهل تعطیل «لا ادری گری» خوانده می شود. آنان معتقدند که شناخت آدمی محدود به حوزه تجربی است و خارج از این حوزه، عقل توانایی شناخت ندارد.

۲. دیدگاه اهل تشبیه

این گروه بر این اعتقادند که صفات الهی و انسان از نظر معنا تفاوتی با یکدیگر ندارند و دقیقاً به یک معنا هستند. چون این گروه اوصاف خدا را به اوصاف مخلوقات تشبیه می کنند به «اهل تشبیه» یا «مشبه» مشهورند.

نقد و بررسی

در نقد این گروه هم می توان دلیل عقلی و هم دلیل نقلی را بررسی کرد.

- **دلیل عقلی:** خدایی که دارای اعضا و جوارح مادی است، مرگب و نیازمند اعضا و در نتیجه مخلوق و وابسته است و نیازمندی و مخلوق بودن، با خالق بودن و بی نیازی سازگار نیست.
- **دلیل نقلی:** آیات پرشماری از قرآن بیان می دارد که شناخت ذات و اوصاف الهی به گونه کامل در قلمرو شناخت انسانی نیست. نظیر:

*** لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ***

آنان به ذات حق تعالی احاطه ندارند (طه، ۱۱۰)

۳. دیدگاه اثبات بالاشبیه

دیدگاه سوم بر آن است که عقل انسان می تواند اوصاف خدا را باز شناسد و علاوه بر آن به بررسی و تحلیل آن نیز پردازد. اما به این معنا نیست که به همه صفات راه یابد. می توان گفت که انسان صفات خدا را به گونه محدود می شناسد. بنابر این دیدگاه، نه آیین تعطیل درست است و نه آیین تشبیه، بلکه راه سوم فراروی انسان است. دلیلی که بر ادعای ما در این جا گواهی می دهد یک دلیل نقلی است: خدا انسان را به عبادت فرا می خواند:

*** وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ***

«من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه عبادتم کنند.» (ذاریات، ۵۶)

عبادت، مستلزم معرفت و شناخت معبود است. البته به قدری که در توان انسان باشد. عبادت بدون شناخت معبود ارزشی ندارد. امام علی (ع) نیز آشکارا بیان فرموده است که هر چند عقل آدمی به همه صفات خداوند تعالی راه ندارد اما به کلی از آن بی نصیب نمانده است.

فصل دوم

راه های شناخت صفات خدا

ادراک کامل ذات و صفات خداوند برای آدمی میسر نیست ولی انسان می تواند از راه های مختلفی به راه های شناخت دست پیدا کند. که عبارتند از:

- راه عقلی
- سیر در آفاق و انفس
- قرآن و روایات
- کشف و شهود

(۱) راه عقلی

عقل می تواند وجود موجودی را که غنی به ذات است اثبات کند و زمانی که به این امر دست پیدا کند، برای اثبات بسیاری از صفات ثبوتیه و سلبیه خداوند نیز توانایی دارد. خواجه نصیرالدین طوسی از همین روش برای اثبات بسیاری از صفات سلبی و ثبوتی استفاده کرده است:

- خداوند تعالی همواره بوده و باقی است.
- خداوند شریک ندارد، زیرا اگر او دارای شریک باشد آن شریک نیز واجب الوجود است. یعنی هر دو در وجود مانند یکدیگر هستند، هر یک خصوصیتی دارند که دیگری ندارد بنابراین مرکب می شود از یک معنای مشترک و ترکیب نشانه ضعف است. بنابراین خدا شریک ندارد.
- خداوند در مکان قرار نگرفته است و نمی توان به او اشاره حسی کرد زیرا او جسم نیست و زمان و مکان برای او معنا ندارد.
- خدا در هیچ جهتی نیست؛ چون جسم نیست.
- خدا را با چشم سیر نمی توان دید زیرا او جسم نیست و رنگ ندارد.

(۲) سیر در آفاق و انفس

راه دیگر شناخت صفات الهی سیر در آفاق و انفس است. انسان با مطالعه در این باره می تواند به وصف های الهی دست پیدا کند. برای مثال: از مطالعه و بررسی نظم جهان هستی، گیاهان، حتی خود انسان آشکار می شود، همچنین می تواند به وحدت و توحید خالق و ناظم هستی پی ببرد. این تفکرات نیز به صورت عقلی صورت می گیرد و تفاوت آن با راه اول در این است که: در روش اول عقلی اند اما در راه دوم برخی مقدمات از مشاهده جهان به دست می آید در نتیجه جهان منظم است.

۳) قرآن و روایات

پس از آنکه به وجود خدا و برخی صفات او و صفات کمالی پیامبر گرامی اسلام به اثبات می رسد می توان از طریق قرآن بسیاری از صفات های الهی را شناخت.

۴) کشف و شهود

انسان بر اثر تکامل روحی و بعد از به دست آوردن فضیلت های معنوی به جایی می رسد که می تواند بسیاری از حقایق را از طریق مشاهده قلبی درک کند. البته رسیدن به این راه بسیار سخت است.

توقیفی بودن اسما و صفات الهی

توقیفی یعنی مسلمانان در مقام وصف خدا باید فقط از صفاتی استفاده کنند که در قرآن و روایات معتبر آمده است اما نباید برای خدا صفاتی بسازیم که قرآن به او نسبت نداده است. در این باره می توان گفت: «خدا اهل هر کنال و خیری است زیرا خدا خالق هر موجودی از جمله کمالات آن هاست».

فصل سوم

انواع صفات خدا

انسان می تواند صفات خدا را به قدر توان خود بشناسد. صفات خدا از جهات مختلف به انواع و اقسامی تقسیم می شود که عبارتند از:

۱. صفات ثبوتی و سلبی

صفات ثبوتی آن دسته از صفات اند که کمالی از کمالات خدا را بیان می کنند و جنبه ثبوتی و وجودی دارند و نبود آن ها گونه ای نقص محسوب می شود، مانند علم، قدرت و . . . این نوع صفات با واقعیت ثبوتی و کمالی خود مایه جمال و زیبایی موصوف اند و باعث نفی هر گونه نقص و کاستی می شود. به همین دلیل این صفات را «صفات جمالیه» نیز می گویند. صفات سلبی آن دسته از صفات اند که که نقص و کاستی (مانند جهل) را از خدا نفی می کند. هدف صفات سلبی این است که نسبت نقص و کاستی را از خدا سلب کنند که در نهایت آنچه می ماند کمالات است.

شمار صفات ثبوتی و سلبی

برخی متکلمان صفات ثبوتی و کمالی خدا را هشت صفت دانسته اند که عبارتند از: عالم، قادر، حی، سمیع، بصیر، متکلم و غنی. دلیل آنان این آیه قرآنی است که می فرماید: فرشتگان در اطراف [آسمان] اند و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود می دارند.

همچنین آنان صفات سلبيه الهی را هفت صفت دانسته اند که عبارتند از: جسم نیست، جوهر نیست، عرض نیست، مرئی نیست، در مکان نیست، حال در چیزی نیست و حد ندارد. آنچنان که در قبل گفته شد، صفات کمالی خدا را نمی توان محدود کرد! زیرا او هر کمالی را داراست.

۲. صفات ذاتی و فعلی

صفات ثبوتی خدا را می توان به صفات ذاتی و فعلی تقسیم کرد: صفات ذاتی آن دسته از صفات اند که از ذات الهی انتزاع می یابند. این صفات را به این دلیل «ذاتی» نامیده اند که همواره با ذات الهی اند. صفات فعلی خدا آن دسته از صفات اند که از ارتباط ذات الهی با مخلوقات گرفته می شود.

۳. صفات ثبوتی ذاتی و فعلی

۱. علم الهی

از اوصاف ثبوتی و کمالی و ذاتی خداوند، علم است. خدا به ذات خود و به همه موجودات آگاه است چنان که قرآن می فرماید: * وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ* و خدا بر همه چیز داناست. (بقره، ۲۸۲)

مراتب علم خدا

مراتب علم خدا را به سه صورت می توان تصور کرد:

- علم به ذات
- علم به موجودات و مخلوقات پیش از آفرینش آنها؛
- علم به موجودات و مخلوقات پس از آفرینش آنها؛

در نتیجه خدا، هم به ذات خود عالم است و هم به موجودات و مخلوقات پیش از آفرینش و هم پس از آفرینش آن ها؛

۱. علم خدا به ذات خود

ما به صورت خلاصه می دانیم که خدا به ذات خود آگاه است. حتی ما انسان ها نیز به ذات خود آگاهیم پس خدا که خالق ماست به طریق اولی به ذات خود علم و آگاهی دارد.

۲. علم خدا به موجودات پیش از آفرینش آنها

آدمی قبل از ساختن چیزی باید به آن علم و آگاهی داشته باشد. وقتی انسان این گونه است خدا نیز به مخلوقات پیش از آفرینش آن ها علم دارد. در زیر چند دلیل ذکر شده است:

- علم به علت، از آن نظر که علت است مستلزم علم به معلوم است.
- نظم و تدبیر موجودات عالم گواهی می دهد که خدا از پیش به تمام اسرار و قوانین و پیچیدگی های آن علم داشته است. قرآن کریم نیز به این دلیل اشاره می کند و می فرماید:

آیا کسی که آفریده است نمی داند؟ با اینکه او خود باریک بین آگاه است.

۳. علم خدا به موجودات بعد از آفرینش آنها

خدا به همه مخلوقات علم دارد و برای این حقیقت دلایلی ذکر کرده اند که عبارتند از:

- همه موجودات معلول خدایند و وجود عینی هر معلولی نزد علتش حضور دارد و از آن غائب نیست.
- هر موجودی غیر از خداوند ممکن الوجود است و هر ممکنی به واجب الوجود و خداوند متکی است بنابراین خدا به هر ممکنی عالم است.

قرآن کریم و علم الهی

قرآن مجید بیان می کند که خداوند به همه موجودات آگاهی و علم دارد. در این باب آیات فراوانی وجود دارد:

*** وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ***

و خدا بر هر چیزی داناست. (بقره، ۲۸۲)

علم خدا از نگاه روایات

روایات معصومین نیز نشان می دهند که خداوند بر همه موجودات علم و آگاهی دارد. در پایان بحث علم الهی، این نکته لازم به ذکر است که بینایی یا شنوایی یا سمیع و بصیر بودن خدا به علم او باز می گردد زیرا معنای سمیع و بصیر بودن چیزی جز علم نیست. بنابراین وقتی می گوییم خدا بیناست یعنی به امور مرئی و دیدنی علم دارد و زمانی که می گوییم خدا شنواست یعنی به آنچه شنیدنی است علم دارد.

۲. قدرت الهی

از صفات ذاتی و ثبوتی خدا، «قدرت» و یکی از نام های او «قادر» است. قدرت را چنین تعریف کرده اند: فاعلی که کار خود را با اراده و اختیار انجام می دهد، می گویند او در کار خود قدرت دارد. برخی نیز قدرت را این گونه تعریف کرده اند: قدرت آن است که اگر قادر بخواهد، فعل را انجام دهد و اگر نخواهد انجام ندهد.

دلایل قدرت الهی

بر وجود صفت قدرت الهی دلایلی وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

- اعطا کننده کمال، فاقد کمال نیست.
- نظم شگفت انگیز مخلوقات هم می تواند دلیل علم باشد و هم دلیل قدرت الهی. زیرا اگر خدا قدرت نداشت نمی توانست چنین موجودات منظم را با کیفیت و کمیت بسیار دقیق بیافریند.

عمومیت قدرت خدا

قدرت خدا به اموری تعلق می گیرد که امکان تحقق دارند. از قدیم متکلمان گفته اند که قدرت خدا به محالات ذاتی تعلق نمی گیرد و این هیچ محدودیتی برای قدرت الهی پدید نمی آورد؛ زیرا این امور قابلیت ایجاد ندارند.

۳. حیات الهی

یکی دیگر از اوصاف الهی، حیات است. متکلمانی که حیات را تعریف نموده اند، حقیقت آن را آشکار نساخته اند بلکه لوازم آن را به بحث گذاشته اند.

حیات مخلوقات

زمانی که به مخلوقات نگاه می‌کنیم موجوداتی مانند گیاهان، حیوانات، انسان‌ها را دارای حیات می‌بینیم. ویژگی گیاهان نمو، رشد، تغذیه و به احتمال ادراک امور جزئی است. بنابراین گیاهان به دلیل همین ویژگی‌هاست که دارای حیات نباتی اند. حیات حیوانات و انسان‌ها ظهور بیشتری دارد و از نشانه‌های آن رشد، تغذیه، حرکت و تولید مثل و در انسان‌ها ادراک امور کلی است. به طور خلاصه می‌توان گفت نشانه‌های حیات در گونه‌های موجودات طبیعی «فعالیت» و «عالم بودن» است. زمانی که می‌گوییم خدا حی است یعنی موجودی است که هم قدرت انجام فعل را دارد و هم به ذات خود و موجودات دیگر که مخلوق اویند، عالم است.

۴. خدا بینا و شنوا است

چون خدا موجودی غیر مادی است و خالق همه موجودات است و همه موجودات از جمله امور دیدنی و شنیدنی نزد او حاضرند می‌توان او را به بصیر و سمیع بودن متصف کرد.

۵. اراده الهی

یکی دیگر از صفات ثبوتی ذاتی خدا اراده است. حال این سوال مطرح است که حقیقت اراده چیست؟ هر گروهی اراده را به نحوی معنا می‌کنند:

- گروهی اراده را اعتقاد به سودمندی فعل می‌دانند، کراهت را اعتقاد به ضرر فعل.
- گروهی دیگر اراده را به شوق نفسانی معنا کرده‌اند.
- گروهی دیگر گفته‌اند که اراده، کیفیتی نفسانی است که بین علم یقینی و فعل قرار دارد.

هر معانی که مطرح کردیم برای خدا روا نیست؛ زیرا اراده انسانی همراه با محدودیت است. اراده الهی در زیر این گونه تعریف شده است:

- اراده الهی به این معناست که خدا افعال خود را بدون اجبار و اکراه انجام می‌دهد. زیرا موجودی برتر از او وجود ندارد تا او را به عملی وا دارد.
- اراده الهی به معنای علم خدا به نظام اصلح و احسن است.
- اراده الهی در مقام ذات به معنای رضایت خدا به ذات خویش است.
- اراده الهی به معنای اعمال قدرت و حاکمیت است.

اراده الهی را می‌توان به دو صورت در نظر گرفت: اراده تکوینی و اراده تشریحی.

اراده تکوینی: از رابطه خاص خدا با مخلوقات سرچشمه می‌گیرد.

اراده تشریحی: از رابطه خاص خدا با برخی افعال اختیاری انسان سرچشمه می‌گیرد که امکان تخلف اراده از مراد وجود دارد.

۶. حکمت

یکی از صفات خدا حکمت است از این رو خداوند حکیم و همه افعال او حکیمانه است.

معانی حکمت

حکمت به دو معنا به کار می‌رود: معنای نخست حکمت آن است که افعال فاعل در نهایت استواری و کمال باشد و هیچ نقص و کاستی نداشته باشد. خداوند به این معنا حکیم است. برای این معنای حکمت دلایلی وجود دارد به شرح زیر:

(۱) مطالعه نظم و اسرار خلقت

هنگامی که ما در جهان خلقت و اسرار آن دقیق می شویم در میابیم که این نظام به بهترین وجه ممکن و شایسته تحقق یافته است.

(۲) تناسب اثر با موثر

دلیل دیگر حکمت خداوند تناسب اثر با موثر است. اثر هم فاعلی، با موثر خویش باید متناسب باشد. از این رو، هنگامی که می گوئیم خداوند حکیم است، به این معناست که تمام مخلوقاتش با استواری کامل خلق شده اند.

(۳) نبودن علتی بر نا استواری

علت های نا استواری و نقض یک فعل، معمولاً به جهل و نادانی می رسد و هیچ یک از این علت ها در خداوند وجود ندارد. زیرا خداوند، عالم، قادر مطلق است. در نتیجه او حکیم است.

قرآن در این باره می فرماید:

*** الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ***

او خدایی است که هر چیز را که خلق کرد، نیکو خلق کرد (سجده، ۷)

۷. عدل

صفت عدل (که از صفات فعل خداوند است) در تفکر اسلامی اهمیت ویژه ای دارد زیرا اساس بسیاری از عقاید امامیه را شکل می دهد.

معنا و اقسام عدل

مقصود از عدل قرار دادن هر چیز در جای مناسب خود است. امام علی در روایتی عدل را چنین تعریف می کند: «عدالت، هر چیز را در جای خود می نشاند». بر اساس این معنا، خدا هر چیز و هر کس را در جای مناسب و شایسته خود قرار داده است به گونه ای که حق هیچ موجودی تباہ نمی گردد. خدا هیچ گاه عمل ظالمانه و زشت را انجام نمی دهد.

برای روشنی بیشتر جا دارد اقسام عدل را معرفی کنیم:

۱. عدل تکوینی

معنای عدل در نظام تکوین یا جهان خلقت آن است که خدا در چنین نظامی به هر موجودی اندازه شایستگی و قابلیت او نعمت داده است. و به تعبیری خدا به اندازه ظرفیت و شایستگی هر شی به او وجود و کمال داده است.

۲. عدل تشریحی

بدین معناست که تکالیفی که خدا به وسیله پیامبران بر مردم نازل کرده است بر پایه عدل و دادگری است.

۳. عدل جزایی

عدل جزائی به این معناست که خدا در روز قیامت میان افراد به عدل داوری می کند و حق کسی را تباه نمی کند یعنی میان افراد نیکوکار و بدکار به یکسان داوری نمی کند و پاداش هر کس را متناسب با اعمالش می دهد.

بخش چهارم: مسئله شر

تعریف و اقسام شر:

شر عبارت است از تمامی بلا یا و حوادثی که ممکن است برای هر انسانی بوجود آید و آن را می توان از نوعی دیدگاه به دو دسته ی طبیعی و اخلاقی دسته بندی کرد.

شر طبیعی: بلا یا و حوادث طبیعی که ممکن است هر لحظه به وقوع بپیوندند نظیر سیل، طوفان، زلزله و ...

شر اخلاقی: خطاهایی که از انسان نوعی سر میزند و غالبا باعث آزار و اذیت انسان های دیگر می شود خطاهایی همچون قتل، غارت، دزدی و ...

راه حل های مساله شرور در عالم هستی

نگاه سطحی به این مسئله و موشکافی نکردن در آن، نتیجه ای جز فرو غلطیدن در جبر یا اختیار محض ندارد که هر دو با تعالیم اسلام مخالف است. در طی موضوعات ذیل به این مسئله، پاسخ لازم و کافی خواهیم داد.

(۱) شر لازمه جهان مادی است

ما خداوند را عالم، قادر مطلق و خیرخواه می دانیم چرا که او خیرات بسیاری را آفریده است، عوالمی از فرشتگان و ملائک آفریده که خیر محض اند و با تمام محدودیت وجودی که دارند هیچ تراحم و تضادی در آن عوالم نیست اما خلق یک جهان مادی بدون تراحم و تضاد امکان پذیر نیست چون این خصلت ماده است که با وجود فواید زیادی که ممکن است داشته باشد می تواند ضرراتی را نیز به انسان برساند مثلا نور خورشید زمین را گرم می کند، روشن می کند، باعث رشد گیاهان می شود و هزاران فواید دیگر. اما اگر از تابش همین نور خورشید در ناحیه ی فرابنفش جلو گیری نشود باعث رساندن خسارات جبران ناپذیری به انسان می گردد.

فارابی، فیلسوف بزرگ اسلامی در این باره میگوید: «خدا که در قدرت و حکمت و علم خود تام است، تمامی افعال او کامل و بدون نقص و عیب است».

آفات و شروری که عارض اشیای طبیعی می شود، ضروری عالم ماده و طبیعی است. عالم ماده، نمی تواند خیر محض را بپذیرد. از همین رو اگر خداوند جهان را بدون شر، و خیر محض می آفرید این همان جهان غیر مادی می شد که قبلا آفریده بود. پس امکان خلق جهان مادی بدون شر امکان پذیر نیست؛ همچنین خیرات جهان بسیار بیشتر از شرور آن است و ترک خیر کثیر به خاطر شر قلیل خود شر کثیر به حساب میاید از این رو خلق آن بهتر از عدم خلق آن بوده است. برخی خلاف این عقیده را دارند و معتقدند شرور جهان بیشتر از خیرات آن است.

در رد این نظریه می توان چنین گفت که این نظر انسانی بدون علم کافی و جامع نسبت به همه چیز است، انسان در برخورد با پدیده ها ابتدا سراغ مزیت ها و خوبی های آن ها می رود اما وقتی همان پدیده بر او ضرری رساند آن را شر قلمداد می کند. از سوی دیگر خداوند به انسان قدرت تفکر و تعقل عطا فرموده تا با همین چیزها مقابله کند و اگر نه دیگر نیازی به آن نبود

و همه چیز به وفق انسان بود؛ مثلاً او می تواند در مقابله با زلزله که نوعی شر طبیعی است ساختمان های مستحکم بسازد و با این روش با آن مقابله کند.

در ثانی مقایسه ی خیر و شر از روی کمیت کاری بس جاهلانه است ، درست مانند این است که یک کیلوگرم طلا را با ده کیلوگرم آهن مقایسه کنیم. درست است که در ظاهر آهن بیشتری داریم اما اگر خوب بنگریم درمی یابیم که با همان یک کیلو طلا میتوان چند برابر این مقدار آهن تهیه کرد، در جهان نیز همینگونه است و می توان با فرض حتی کمتر بودن خیرات نسبت به شرور، از خیرات نهایت استفاده را کرد و بر شرور فایق آمد.

اشکال کم تر بودن خیرات نسبت به شرور

برخی گویند که خیرات عالم نسبت به شرور آن کمتر است. در پاسخ به این اشکال می توان گفت:

۱. این نظر خلاف وجدان آدمی است (قطعاً منافع آتش بیشتر از بدی های آن است).
۲. در همه این شرور آدمی خود را ملاک قرار می دهد (اگر این ملاک را کنار گذارد هیچ چیزی در عالم شر نیست).
۳. انسان با عقل خود می تواند به بسیاری از شرور فائق آید. بسیاری از زیان های شرور طبیعی نتیجه عملکرد نادرست آدمیان است.
۴. انسان بسیاری از امور را شر می پندارد به این دلیل که باعث مرگ او می شوند (مثلاً تصادف و سیل و زلزله) حال اگر مرگ را ورود به زندگی دیگر بداند بسیاری از آنها شر لحاظ نمی شوند.
۵. ملاک سنجیدن خیرات با شرور، کیفیت آنهاست نه کمیت (مثال : قطعاً ارزش یک کیلو طلا بسیار بیشتر از خوارها سنگریزه است) کما این که در روایات آمده که «لولاک لما خلقت الافلاک» اگر تو (پیامبر اکرم) نبود، جهان را خلق نمی کردم.

۲) شر، ناشی از آزادی انسان است

۱- برخی آدمیان با اختیار خود، اعمال شرورانه انجام می دهند که لازمه این اعمال، رنج و عذاب دیگران است. یعنی شرورات انسان نیز ناشی از آزادی و اختیار اوست.

۲- خدا می توانسته انسان را به دو گونه خلق کند:

- انسان را بدون اختیار بیافریند تا هیچ گناهی مرتکب نشود.
- مختار و آزاد بیافریند تا مراحل کمال و سعادت را با اختیار خود طی کند (لازمه این گونه آفرینش است که برخی آدمیان به اعمال شرورانه روی آورند)

۳- حالت اول : مستلزم این است که انسان و اعمال او ارزشی نداشته باشد.

۴- حالت دوم : خیرات فراوانی از گذر اختیار انسان عاید او می شود و انسان با اختیار، بسیار بهتر از انسان بی اختیار است.

۵- جواب به هاسپرز که معتقد است که این راه حل (منظور ناشی از آزادی انسان) فقط شرور اخلاقی را توجیه می کند نه طبیعی را.

- این راه حل شر اخلاقی را هدف گرفته است نه طبیعی را.

▪ بسیاری از شرور طبیعی ناشی از عملکرد نادرست انسان ها و گناهان آنهاست . انسان می تواند با رفتار و کردار درست و استفاده از عقل خود بسیاری از شرور طبیعی را از راه خویش بردارد (ساختن خانه های مستحکم در برابر زلزله)

۶- بسیاری از گناهان بشر، شرور طبیعی را به دنبال دارد (با دوری از گناهان می توان از مصائب فراوانی رها شد) که آیه زیر در این خصوص است:

* وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ . . . * (اعراف ۹۶)

۷- آیه * ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ * (روم ۴۱)

بیان می کند که اعمال انسان و گناهان او فساد و شرور به دنبال دارد. (مصیبت و بلا، نتیجه عمل انسان است.)

۸- * ما كنا معذبين حتى نبعث رسولا * ما چنین نیستیم که رسول نفرستاده بشر را عذاب کنیم.

۹- پیام های آیه فوق:

الف) خداوند کسانی را که حجت بر آنها تمام نشده عذاب نمی کند (یا عذاب الهی که می تواند عذاب طبیعی هم باشد شامل کسانی است که با رسول خدا مخالفت کند و به اعمال نادرست دست زنند)

ب) عذاب الهی ریشه در اعمال زشت و نادرست انسان ها دارد.

۱۰- درباره درد و رنجی که از اعمال یک فرد به دیگری می رسد می توان گفت :

الف) بسیاری از این درد و رنج ها شر نیستند بلکه باعث تکامل و رشد اخلاقی برخی از افراد ستمدیده می شوند.

ب) بسیاری از درد و رنج هایی که از ستمگران ناشی می شود، نتیجه عملکرد خود مردم است (آنها باید علیه ستمگران قیام نمایند آنگاه درد و رنجی نخواهد بود).

ان... لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم خدا حال قومی را تغییر نمی دهد، مگر آنان خود، حال خویش را تغییر دهند.

۳) شر ناشی از جزئی نگری است

۱- خدا از روی علم و حکمت نامتناهی، بهترین جهان ممکن را آفریده است که هر چیز آن به جای خود است.

۲- انسان به دلیل داشتن دانش اندک نمی تواند درباره جهان به درستی داوری کند.

۳- آیات در خصوص اینکه ناخوش دانستن برخی امور ناشی از عدم شناخت جامع و کامل است یا به عبارتی همان جزئی نگری و قضاوت سطحی و شتاب زده * و عسی /ن تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم . . . * و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است و خدا می داند و شما نمی دانید.

* فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا * (نساء، ۱۴)

پس چه بسا چیزی را خوش نمی دارید و خدا در آن خیر فراوان قرار می دهد.

۴- سخن ملاصدرا در این خصوص: « فی ان وقوع ما یعده الجمهور شرورا فی هذا العالم قد تعلقت به الإرادة الازلیه صلاحاً لحال الكائنات » درباره آنچه عموم مردم در این عالم شر می پندارند ولی اراده ازلی خداوند متعال آن را برای کائنات خیر می داند.

۵- پس انسان می تواند به حسن و خوبی بسیاری از امور آگاهی پیدا کند ولی اذعان به این احکام باعث نمی شود که خوبی و بدی این عالم را با علم اندک خود باز شناسد.

۴) شر ناشی از جهل انسان به خداوند است

۱- واجب الوجود باید تمام کمالات را دارا باشد آن هم به صورت وجوبی و ضروری (از تمام جهات واجب الوجود است)

۲- ما تصدیق کرده ایم که خالق جهان، عالم، قادر مطلق و خیر خواه محض است ولی وقتی با پدیده های ناخوشایندی مواجه می شویم برای رفع این مشکل دو فرضیه وجود دارد:

الف) ابهام و ناخوشایندی (مساله شر) ناشی از خالق است.

ب) این ابهام و ناخوشایندی از ضعف علمی ماست.

استدلال: فرضیه اول نادرست است زیرا: خالق جهان، عالم، قادر مطلق و خیر خواه محض است پس اثر جنین موجودی، بی عیب و کامل است. همه اجزای عالم حساب شده انتخاب شده اند و روابط میان پدیدارها از سر علم و خیر خواهی است.

* علی (ع): «دنیا پابرجا نمانده مگر بر آنچه خدا برای آن قرار داده از بخشش ها و آزمایش و پاداشی روز رستاخیز و بر آنچه خواستند از آنچه می دانیم پس اگر چیزی از امور بر تو مشکل شد {مپندار که از روی حکمت و مصلحت نبوده} آن را بر نادانی خود حمل کن».

فواید شرور در جهان: ۱- لازمه ذاتی عالم ماده ۲- علت شکوفایی استعدادها ۳- عاملی برای بیداری از غفلت ۴- هدیه ی به بندگان خاص ۵- آزمون الهی

شرور، لازمه ذاتی عالم ماده

تزاخم و تضاد از ویژگی های ذاتی عالم ماده است. اگر این ویژگی ها نبود، چیزی به نام عالم مادی وجود نداشت. یا باید این ویژگی ها همراه عالم ماده باشد و یا اصلاً چنین عالمی موجود نباشد. از طرف دیگر، حکمت و لطف خدا ایجاب می کند که عالم مادی خلق شود، زیرا خیر آن بیشتر از نقص و شر آن است، و ترک خیر کثیر به سبب شر قلیل، خلاف حکمت و لطف الهی است.

شرور، علت شکوفاشدن استعدادها

ساختار آدمی به گونه ای است که بسیاری از توانایی ها و استعداد های او در سایه مواجهه با سختی ها و مشکلات شکوفا می شود. بسیاری از اختراعات و ابتکارات در برخورد با مشکلات و سختی ها حاصل می شوند. بنابراین، وجود شرور برای تکامل روحی و معنوی و علمی انسان سودمند است. قرآن در این باره در آیات ۵ و ۶ سوره حشر می فرماید: پس با دشواری،

آسانی است. آری با دشواری آسانی است.

امام علی(ع) در این باره می فرماید: بدانید که شاخه درختی که در بیابان می روید، سخت تر و پوست سبزه های خوش نما نازک تر و آتش گیاهان صحرایی افروخته تر و خاموشی آنها دیرتر است.

شر، عاملی برای بیداری از غفلت

از فواید شرور و سختی ها آن است که آدمی را از خواب غفلت بیدار می کنند. راننده ای را در نظر بگیریم که بر اثر غفلت به قوانین راهنمایی و رانندگی بی اعتنا است. اگر او همچنان غافل بماند، موجب نابودی خود و دیگران می شود. اما پلیس به عنوان هشدار او را جریمه می کند و از ادامه مسیر باز می دارد. این سختی و ناراحتی به نفع او است و باعث بیداری و هوشیاری اش می شود تا از پیامدهای ناگوار دور بماند.

خداوند نیز در قرآن از سختی ها و مشکلات به عنوان عاملی برای بیداری از خواب غفلت یاد می کند و در آیه ۲۱ سوره سجده می فرماید: و قطعاً غیر از عذاب بزرگ تر عذاب آخرت از عذاب نزدیک تر عذاب دنیا به آنان می چشائیم، امید آنکه به سوی خدا باز گردند.

شرور، هدیه ای به بندگان خاص

بنابر برخی روایات، هنگامی که خدا به بنده ای لطف ویژه ای دارد او را گرفتار سختی می کند. امام صادق(ع) در این باره می فرماید: چون خداوند بنده ای را دوست بدارد، او را در دریای سختی ها غوطه ور می سازد. باز امام صادق(ع) می فرماید: پیامبران بیشتر از دیگر مردم به بلا دچار می شوند و سپس کسانی که بدیشان شبیه ترند، هر چه شبیه تر، بلا هم بیشتر.

شرور، آزمون الهی

خداوند بعضی مواقع بندگان را با مصیبت و سختی می آزماید تا مومنان راستین شناخته شوند، درست همان گونه که طلای ناخالص را با حرارت، ناب می کنند و زیبایی و بهایی بیشتر به آن می بخشند. همچنین خداوند برخی بندگان را در کوران رنج و مصیبت و مشکلات محک می زند تا خالص و ارزشمندتر گردند. در قرآن مجید در آیه ۲ و ۳ سوره عنکبوت آمده است: آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که بیش از آنان بودند آزمودیم و اینها را نیز امتحان می کنیم باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند، تحقق یابد.

بخش پنجم: توحید و شرک

مراتب توحید

از منظر قرآن، توحید و شرک در زندگی انسان تفش اول را برعهده دارند؛ زیرا اعمال و رفتار انسان، جلوه عقیده و اندیشه اوست. اگر اندیشه او توحیدی گردد، اعمال او نیز صبغه توحیدی به خود می گیرد و اگر شرک در اندیشه و قلب او راه یابد، در اعمال او نیز متجلی می شود.

مراتب توحید عبارتند از:

۱- توحید در ذات ۲- توحید در صفات ۳- توحید در خلاقیت ۴- توحید در ربوبیت

۵- توحید در حاکمیت ۶- توحید در اطاعت ۷- توحید در تقنین و تشریح ۸- توحید در عبادت و پرستش

۱- توحید در ذات (ذاتی)

مقصود از توحید ذاتی، این است که خدای یگانه، بی همتا و بی مانند است.

توحید ذاتی در قرآن و روایات

خدا گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند، در حالی که (خداوند در تمام عالم) به عدالت قیام دارد؛ معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است.

دلیل عقلی بر توحید ذاتی

عقل نیز دلالت دارد که خدا یکتا و بی همتا است و ذات او بسیط و تعدد ناپذیر است و اینک می کوشیم به اجمال به توضیح این حقیقت برخیزیم. وجود خدا بی نهایت است و موجود بی نهایت تعدد بردار نیست. نتیجه آنکه خدا، محدود نیست؛ بلکه نامحدود و متناهی است. موجود نامحدود، تعدد نمی پذیرد، زیرا اگر تعدد پذیرد نامتناهی نخواهد بود. در حالی که خدا نامحدود و نامتناهی است و نتیجه دو گانه نیست، یعنی فقط خودش دارای صفات باشد و همانندی نداشته باشد.

ذات خدا بسیط است و جزء ندارد

اگر فرض شود که ذات خدا مرکب از اجزایی است که بالفعل وجود دارند، یا همه اجزای مفروض، خدا و واجب الوجود هستند و یا دست کم، بعضی از آن ها ممکن الوجود نیازمندند. اگر همه ی اجزا، خدا و واجب الوجود باشند و نیازی به یکدیگر نداشته باشند، بازگشت این فرض به تعدد خدا و واجب الوجود است که در بحث قبلی، ابطال گردید. اگر فرض شود که همه آن ها به یکدیگر نیازمندند، با فرض خدا و واجب الوجود بودن آنها سازگار است.

اگر فرض بود که یکی از آنها بی نیاز از دیگران است، خدا همان موجود بی نیاز است. اگر فرض شود که بعضی از اجزای آن، ممکن الوجود است، ناچار جز ممکن الوجود مفروض، معلول خواهد بود. اکنون اگر فرض شود که آن جزء معلول، جزء دیگر است. معلوم می شود که آن دیگری، در واقع واجب الوجود خدا و دارای وجود مستقلی است و فرض ترکیب حقیقی بین آنها نادرست است و اگر فرض شود که جزء ممکن الوجود، معلول واجب الوجود و دیگری است، لازمه اش تعدد واجب الوجود یا خدا است که بطلان آن ثابت گردید.

بنابراین، فرض ترکیب ذات خدا یا واجب الوجود، از اجزای بالفعل به هیچ وجه فرض صحیحی نیست.

تثلیث

از دیدگاه اسلامی، تثلیث (خدای پدر، خدای پسر و روح القدس) باطل است، زیرا که از دو حال خارج نیست:

۱- یا هریک از این سه خدا دارای وجود و شخصیت مجزا و جداگانه ای هستند. در این صورت با یکتایی خدا مخالف است.

۲- یا اینکه سه خدا دارای یک شخصیت بوده، و هریک از آن جزئی از آن را تشکیل می دهند، در اینصورت نیز مستلزم ترکیب بوده و با بساطت خدا مخالف است.

از آنجا که مغایرت آنها در ذات خدا ملازمت با کثرت و ترکیب در ذات الهی است صفات مزبور در عین اختلاف مفهومی وحدت دارند. برای روشنی بیشتر به این مثال توجه کنید هر یک از ما معلوم خدا و در عین حال مخلوق اویم. درست است که مفهوم معلوم غیر از مفهوم مخلوق است و در مقام تطبیق سراسر وجود ما معلوم و همچنین مخلوق خدا هستیم.

۲- توحید در خالقیت

توحید در خالقیت به این معنا است که در عالم، آفریدگار و خالق جز خدا وجود ندارد و هر موجودی که لباس هستی پوشیده از مخلوق اوست. عقل نیز در توحید در خالقیت گواهی می دهد و همه اشیا غیر از خدا نیازمند است و طبعاً وجود آنها از خداست و البته توحید در خالقیت به معنای نفی اصل علیت در نظام هستی نیست.

گستره خالقیت خدا نسبت به همه مستلزم آن نیست که کارهای زشت بندگان به خدا نسبت داده شود زیرا هر پدیده ای بدلیل آنکه یک موجود امکانی است نمی تواند بدون استناد به قدرت و اراده کلی خدا جامع هستی بیوشد. خدا اراده کرده است که آدمی افعال خود از سر اختیار انجام دهد و اعتقاد به جبر با اراده خدا ناسازگار است.

۳- توحید در ربوبیت

توحید در ربوبیت به این معنا است که تنها خدا در اراده و تدبیر جهان و انسان موثر است و دو جلوه دارد: تدبیر تکوینی و تدبیر تشریحی. تاریخ انبیا نشان می دهد که مسئله توحید در خالقیت مورد مناقشه امتهای آنان نبوده و اگر شرکی در کار بوده بیشتر مربوط به تدبیر عالم بوده برای مثال مشرکان عصر حضرت ابراهیم تنها به یک خالق اعتقاد داشتند.

قرآن در آیات متعددی به مشرکان هشدار می دهد که شما چیزهایی را می پرستید که قادر نیستید به خود سود و زبانی برساند و پرستش کنندگانی خود سود و زبانی برسان. این دسته از آیات حاکم از آن است که مشرکان پیامبر به سود و زیان رساندن معبودان خود معتقد بوده اند و این امر امگیزه ی آنان به بت ها بوده. مشرکان بتان را در پیروی و مصونیت از خطر در سفر نظایر آن موثر می دانند. قرآن از زبان مشرکان در روز رستاخیز نقل می کند: به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم زمانی که شما بتان را با خدا یکسان می گرفتید. پیامبر می فرماید:

«چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد یا چه کسی مالک گوش و چشم ها است و چه کسی زنده را از مرده و مرده از زنده بیرون می آورد و چه کسی امور جهان را تدبیر می کند: خدا. پس چرا تقوا پیشه نمی کنیم؟»

اما توحید در ربوبیت به معنای کشیدن خط بطلان بر هر نوع اندیشه تدبیر مستقل اذن الهی برای غیر خدا است. و دلیل توحید ربوبی روشن است زیرا در مورد جهان و انسان کارگردانی دستگاه خلقت جدا از آفرینش آن نیست و اگر خالق جهان و انسان یکی است مدیر آنها یکی نیز بیشتر نیست.

۴- توحید در تقنین و تشریح

توحید در تشریح به این معنا است که قانون گذاری و تشریح فقط ویژه خدا است زیرا کسی که می تواند زمام امور

زندگی بندگان خدا را به دست گیرد، جز خدا نیست. انسان خواهان زندگی اجتماعی است و هر اجتماعی نیازمند قانون است. قانون گزار باید دو ویژگی را دارا باشد:

اول: انسان شناس باشد.

دوم: از هر نوع سودجویی پیراسته باشد.

۵- توحید در اطاعت

توحید در اطاعت به این معنا است که خدا را اطاعت باید کرد. یکی از وظایف پیامبر ابلاغ پیام خداست که به دو صورت انجام می گیرد:

- دریافت و ابلاغ آیات الهی که در قلب پیامبر نازل می شود.
- تبیین آیات الهی که در قالب احادیث متجلی شده اند. الفاظ احادیث مربوط به خود پیامبر، ولی معانی آنها از جانب خدا است.

همچنین، قرآن دستور می دهد که از اولی الامر و نیز از پدر و مادر اطاعت کنید.

زندگی آن دنیا چند مرحله ای است؟

شناخت و هدف زندگی برای انسان از اهمیت زیادی برخوردار است؛ زیرا در شکل گیری فعالیت ها و اعمال انسان نقش مهمی دارد. انسان که مرگ را پایان زندگی خود می داند رفتار خود را به گونه ای تنظیم می کند که به هر طریق ممکن نهایت لذت را در این دنیا ببرد و تنها نیازها و خواسته های زندگی دنیوی خود را تامین کند.

اهتمام قرآن به موضوع معاد

پس از توحید، موضوع مهمی که قرآن به آن اهتمامی ویژه دارد، معاد است. شماره آیات قرآن درباره ی جهان پس از مرگ بیش از ۴۰۰ آیه است و این تعداد آیه، نشانگر اهمیت معاد است. معاد مورد اهتمام همه ی انبیاء است اصولاً دعوت به دین در صورتی معنا دارد که زندگی پس از مرگ جزء اصول اساسی آن باشد.

وابستگی معاد به روح

معاد ارتباط تنگاتنگی به حقیقت انسان دارد و هر نظریه ای که در باب حقیقت انسان پذیرفته شود در آن تاثیر می گذارد؛ چنان که گذشت معنای لغوی و اصطلاحی معاد عبارت است از بازگشت و زنده شدن آدمی پس از مرگ.

منابع شناخت دو باب معاد

۱- علوم تجربی ۲- علوم عقلی ۳- علوم عرفانی ۴- علوم وحیانی

۱- از آنجا که معاد در ظاهر و عالم غیب قرار داده موضوع حسن و تجربه قرار نمی گیرد و نمی تواند موضوع علوم تجربی واقع گردد.

۲- علوم فلسفی که ابزار آن عقل و استدلال عقلانی است، قادر است با استدلال به کلیاتی از جهان آخرت دسترسی پیدا کند.

۳- در طول تاریخ عارفان و اولیای الهی وجود داشته اند که با ابزار شهود و رویت قلبی نسبت به عالم آخرت و یا عالم غیب آگاهی هایی را کسب نموده اند ولی این آگاهی ها جنبه شخصی داشته است و در اختیار همگان قرار نگرفته است.

۴- راه کسب شناخت صحیح و تفصیلی در باب معاد و عالم غیب وحی و تعالیم الهی است که از جانب خداوند که عالم و قادر مطلق و خالق انسان و عوالم مختلف است به انسان ارزانی داده شده .

معنای معاد

«معاد» از نظر لغوی به معنای بازگشتن است و در اصطلاح به معنای دوباره زنده شدن آدمی پس از مرگ است.

اهمیت معاد

از موضوعات بسیار مهم و سرنوشت ساز انسان، معاد است، انسان به دو دلیل به تحقیق درباره معاد علاقه مند است. انسان ذاتا علم دوست و حقیقت جو است، به ویژه درباره آنچه به زندگی او ارتباط دارد و معاد از این گونه موضوعات است. انسان می خواهد بداند که آیا زندگی اش با مرگ پایان می یابد یا پس از آن زندگی دیگری خواهد داشت؟

بزرگداشت انبیا و اولیای الهی

برخی فرقه های مسلمان بزرگداشت پیامبر و اهل بیت آن حضرت را شرک می پندارند اما از این نکته غافلند که هر کس انبیا و اولیای الهی را تکریم می کند برای آنان شان خدایی قائل نیست و تنها چون مورد عنایت خداوند هستند آنان را تکریم میکند و چنین عملی شرک نیست. بلکه عین توحید است. قرآن و روایات نیز این حقیقت را تایید کرده اند:

«بگو من برای ادای رسالت خدا از شما پاداشی نمی طلبم جز محبت به بستگان و نزدیکانم». (شوری ۳۲)

روایات نیز بر وجوب محبت به پیامبر و اهل بیت او پای می فشارد. چنان که پیامبر گرامی اسلام فرمود: کسی مومن نیست مگر مرا بیش از خود دوست بدارد و فرزندان مرا بیش از فرزندان او و خاندان مرا بیش از خاندان خود.

تبرک جستن به آثار اولیای الهی

برخی برآنند که تبرک جستن به آثار اولیای الهی شرک است و از این رو کسی را که محراب و منبر پیامبر را می بوسند و از آنها تبرک می جویند مشرک می خوانند. با توجه به معنای توحید و شرک مشخص گردد کسانی که به آثار تبرک جویند برای پیامبر و آثارش الوهیت قائل نیستند. بلکه تکریم و مهر به پیامبر سبب می شود تا آثار منسوب به او را بوسند. پیامبری که افتخار او این است که عبد و بنده صالح خدا است و پیام خدا را به انسان ها ابلاغ کرده و در این راه سختی های فراوانی را به جان خریده است.

قرآن تبرک جستن به آثار اولیای الهی را تایید می کند. در ماجرای حضرت یعقوب (ع) وقتی ایشان از فراق یوسف و از شدت گریه بینایی خود را از دست می دهد، حضرت یوسف به برادران خود می گوید: پیراهن مرا ببرید و بر دیدگان پدرم بیفکنید تا او بینایی خود را باز یابد. حضرت یعقوب پیراهن یوسف را بر دیدگان خود می افکند و همان دم بینایی خود را باز می یابد.

حال اگر مسلمانی خاک قبر و ضریح و مرقد خاتم پیامبران (صلی الله علیه و اله) را بر دیده بگذارد و قبر و ضریح الهی را به احترام بپوسند و یا به آنها تبرک جوید و معتقد باشد که خداوند در این خاک و آثار اثری نهاده است و در این کار از حضرت پیروی کند، عملی موحدانه انجام داده است نه مشرکانه.

نماز

در پایان بحث های مربوط به توحید در عبادت، شایسته است اندکی نیز درباره نماز سخن بگوییم. نماز، بهترین تجلی عبادت خدا است. وسیله ای است که می تواند بندگی خدا را تجلی بخشد که غایت آفرینش آدمی است. هیچ یک از اعمال عبادی به اندازه نماز از چنین ظرفیتی برخوردار نیست. نماز عبادتی جامع است که می تواند تمام وجود انسان را اعم از جهات بدنی و ظاهری و جهات ذهنی و قلبی و باطنی، در خدمت خدا قرار دهد و به این سبب است که پس از معرفت خدا، بهترین عمل دانسته شده است.

اگر به قرآن تنها کتاب آسمانی معتبر که از تحریف دور مانده است نظری بیندازیم خواهیم دید که به هیچ عملی همانند نماز اهمیت نداده است. بر اساس آیات قرآن، این عمل در شرایع پیشین نیز واجب بوده و همه پیامبران بر آن تأکید کرده اند. قرآن در آیه ای از قول حضرت ابراهیم(ع) می فرماید: پروردگارا مرا بر دارنده نماز قرار ده، و از فرزندانم نیز. پروردگارا دعای مرا بپذیر (ابراهیم ۱۴)

همچنین حضرت عیسی (ع) در حالی که هنوز در گهواره بود، از نماز سخن گفت: خدا مرا سفارش به نماز کرده است (مریم ۱۹)

به پیامبر گرامی اسلام نیز این گونه خطاب شده است: آنچه را از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد و قطعاً یاد خدا بالاتر است (عنکبوت ۳۱)

روایات اسلامی نیز بر نماز، تأکید کرده اند امام باقر(ع) می فرماید: نماز ستون دین است (بحار الانوار)

آنچه در روایات گفته شد انسان برای رشد و تکامل باید از نماز کمک بگیرد و باتوجه به اینکه نماز ستون دین است اول باید نماز انسان مورد قبول واقع شود. البته باید گفت نمازی که در گذشته در زمان پیامبران گذشته خوانده می شد با نماز امروزی فرق دارد. قرآن یکی دیگر از اسرار نماز را یاد خدا می داند. نام و یاد خدا باعث آرامش و تقرب می شود و انسان را به سمت وسوی تکامل سوق می دهد پس هر انسان مومنی باید در هر شبانه روز ۵ بار نماز برپا کند تا در این ۵ بار به یاد خدا بیفتد. گفتنی است که این عامل باعث می شود تا انسان در این اوقات دست از گناه بکشد.

یکی دیگر از ویژگی های نماز این است که باعث یک پارچگی مسلمانان می شود تمامی مسلمانان در ساعات معین و خاصی رو به قبله نماز بر پا می دارند و یاد خدا می کنند و با خدای خود راز نیاز و ارتباط برقرار می کنند. هنگام برگزاری نماز تمام مومنان یکسان هستند و بین آنان فاصله طبقاتی وجود ندارد این مورد را بیشتر میتوان در نماز جماعت مشاهده کرد به خاطر اینکه همه در یک صف و پشت سر هم می ایستند تا با خدای خود، راز و نیاز کنند و بیشتر آنان هنگام نماز معنی واقعی ثروت و مقام خود که موهبتی از طرف خدا برای آزمایش آنان است را می فهمند.

هر نماز گذاری باتوجه به نمازی که میخواند باید نکاتی را رعایت کند از جمله این است که باید از لباس و آب حلال استفاده کرده باشد. پس هر نمازگذاری در کسب و کار خود باید نماز را ملاک قرار دهد و از ورود روزی حرام جلوگیری کند. در قرآن آمده که معنی این نیست که نماز باعث می شود تا انسان از گناه باز گردد بلکه محصوت آن اثری است که بروی نماز گذار

میگذارد، تا او را از گناه دور نگه دارد و اینکه نماز گذار با توجه به مقام ربوبی خود از گناهانش دوری کند. پیامبر(ص) فرموده: نماز، نمازگذار را از کارهای زشت باز می‌دارد حتی آن که نماز می‌خواند و شب دزدی می‌کند.

خلاصه آن است که هر چقدر نماز در روح انسان نفوذ بیشتری داشته باشد اثر آن بر اعمال نماز گذار چشم گیر تر است. نماز باعث می‌شود تا انسان برای رسیدن به کمال خود تلاش کند و این تمرینی است تا انسان در برابر هر کمالی سر تسلیم فرود آورد.

نماز گذار موظف است تا نماز را در ۵ نوبت انجام دهد و در بیشتر اوقات باید وضو بگیرد که این خود باعث این میشود که انسان پاکیزه بماند اگر مستحبات نماز را در نظر بگیریم او باید (دهان، بینی، ونظافت خود را رعایت کند) که اینان خود باعث پاکیزگی می‌شود.

یکی از شروط پذیرفته شدن نماز این است که نماز گذار برای تقرب بخدا نماز بخواند و این کار او از سر عادت یا نفع مادی دور باشد اینکار باعث می‌شود تا نماز گذار در جامعه با رفتاری متفاوت واقع شود چنان چه که جامعه ای اخلاق بر آن حکم ران باشد و کار را برای خداوند و تامین مسایل جامعه انجام دهد به هدف و نتیجه کار توجه می‌کند نه مادیات.

نماز گذار برای مورد قبول واقع شدن نماز خود باید با نشاط و سر حالی این کار را انجام دهد چنانچه قرآن در باره کسانی که نماز را با کسالت می‌خوانند اینگونه میفرماید: (هنگاهی که به نماز بر می‌خیزند با کسالت بر می‌خیزند). نماز باعث می‌شود تا نماز گذار به زندگی و کارهای خود نظم بخشد چون نماز در ۵ نوبت و در ساعت معینی انجام می‌شود پس او نیز منظم خواهد شد. امیرالمومنین می‌فرماید: مراقب وقت نماز خود باش و آن را به هنگام بخوان نه به دلیل بیکاری آن را بیش از وقت بخوان و نه به سبب کاری آن را از وقتش به تاخیر بینداز.

دلیل عبادت و پرستش خداوند این نیست که خداوند به نماز مومنان محتاج است زیرا خداوند نامحدود و نامتناهی است ولی اگر هدف از پرستش او تکامل خود ما باشد خداوند با لطف و مرحمت خود ما را به کمال شایسته میرساند دیگر آنکه پرستش خداوند را میتوان حس تقدیر و تشکر از تمام نعمتهای او دانست و پرستش خداوند باعث تکامل روحی میشود. چه تکاملی بیشتر از آنکه یک نماز گذار بتواند با خدای خود ارتباط برقرار کرده و از نیروی نا محدود او استمداد بجوید.